

فرماندهی سپهبد فردوسی

در جنگ نتیجه قطعی فقط با پیشدستی و حمله بدست می‌آید و بس .
و نیز از قول ژومینی نقل شده که :

در جنگ تصادفی هر طرفی که برای دست یافتن و تصرف نقاط
مسلط بر دشمن پیشدستی جوید هم قوای متفرق دشمن را از حین استفاده
خواهد انداخت و هم قوه و قدرت خود را مضاعف خواهد کرد .
همچنین از قول آرشیدوک شارل مینوسد که :

هیچ چیز دولتی را مجبور باتخاذ حالت درنگی نمی‌نماید مگر
بعضی وضعیات فوق العاده و احتیاج مبرم بدرنگ و در این صورت
هم ممکن است برای مدتی موقه بحال درنگی در آمد ، ولی بمحض بدست
آمدن موقع مساعد ، باز باید فوراً حمله و پیشدستی نمود .
و باز از قول همین آرشیدوک شارل گفته شده که :

حرکاتی که در جنگ منتج به نتیجه مطلوبه میشود و آن راهی که از همه
زود تر و بهتر بمقصود میرسد حرکات پیشدستی و حمله بدشمن است .
و برای آنکه جمله کوتاه تری را بیاورد از قول کارنو نقل میکنند که :

هر که میخواهد فاتح شود باید حمله کند نه دفاع .

و باز برای آوردن جمله کوتاه تری از قول دوستر مینوسد :

غلبه یعنی پیشرفتن .

بالاخره برای درجه اهمیت پیشدستی از قول دراگو میروف میگویند :

ده پانزده نفر نظامی که با سر نیزه حمله می‌کنند بیکصد نفر از قوای

دشمن ارزش دارند .

اینها گفتار فرماندهانی است که در کتب جنگی متداوله امروزه بعنوان شاهد ذکر شده و در صحت و استحکام تمام آنها هیچگونه شك و ریبی کسی نمیتواند داشته باشد ولی جای تعجب است که راجع بهمین نکات از فرموده های فردوسی همین عالیقدرترین فرمانده نظامی دنیا ذکری نشده در صورتی که از لحاظ قدمت و غالب مسائل دیگر بر عموم اشخاص مذکوره مزیت و برتری داشته و در حوالی هزار سال قبل در همان موقعی که نه وسائل امروزه وجود داشته و نه مدارس نظامی مرتبی را از قبیل مدرسه عالی جنگ و سن سیر و غیره طی نموده باشد فقط بنا با استعداد درخشان و خدا داد فرماندهیش این نکات را تشخیص داده و مفهوم تمام مطالب مذکوره راجع باین اصل را در چند بیت بطریق ذیل بیان میفرماید:

تو پیروزی از پیشدستی کنی سرت پست گردد چوستی کنی

هر آنکس که در جنگ است آمدی به آورد^۱ تا تندرست آمدی

هر آنکس که در جنگ پیشی کند همه رای و آهنگ پیشی کند

چنین است گردنده گوژ پشت چو فرمی نمودی به بینی درشت

که در این اشعار صراحة بدست گرفتن ابتکار عملیات و فوذ و غلبه بر دشمن را در سایه پیشدستی بیان فرموده است. بعلاوه راجع بعیب جنگ درنگی که روحیه درنگیان (مدافعین) همیشه خراب بوده و هیچوقت نتیجه قطعی بوسیله جنگ درنگی تحصیل میشود فرموده است:

چو دشمن بدیوار گیرد پناه ز پیکار^۲ و کینش نترسد سپاه

شکسته دست او بر این شارسان کزین پس شود یگمان خارسان

۱ - آورد - جنگ و حمله . ۲ - پیکار بر وزن نزار ، جنگ و جدال و قصد و اراده را گویند ..

و باز در جای دیگر ، که قشون کبخیسرو قسمتی از دیوار گنگ دژ را خراب و تلفات پشماری بمحافظین آن وارد می‌آورند ، فردوسی از قول افراسیاب جنگ درنگی را ضمن توبیخ به جهنم و گرسیوز بطریق ذیل مذمت می‌فرماید :

نگون باره گفتی که برداشت پای	بگردار کوه اندر آمد زجای
وزان باره چندی ز ترکان بزیر	نگون اندر آمد بگردار شیر
که آرد بدو شور بختی جهان	بدام اندر آید سرش ناگهان
بر آمد خروشیدن کارزار	به پیروزی لشکر شهریار
سوی رخنه دژ نهادند روی	بیامد دمان ، ارستم جنگجوی
خبر شد همانگه بافراسیاب	کجا باره شرسان شد خراب
پس افراسیاب اندر آمد چو گرد	بجهنم و بگرسیوز آواز کرد
که بباره دژ شما را چکار !؟	سپه را ز شمشیر باید حصار

بعلاوه برای موقعی هم که وضعیت (زمین و دشمن) اتخاذ طریقه دیگری را (بغیر پیشدستی) الزام مینماید فردوسی شرح کافی ضمن بیان جنگ ایران و توران بیان فرموده است :

موقعی است که قوای ایران و توران در دشت ریبد و کوهستان کنابد مقابل یکدیگر صف آرائی کرده‌اند ، در آنموقع چون وضعیت اراضی بهیچیک از طرفین اجازه پیشدستی را نمیدهد بنا برین اچار هر دو طرف بحالت درنگی باقی و منتظر اقدام پیشدستی طرف مقابل خود هستند :

چو پاسخ چنین یافت ، برگشت گیو	ابا نامداران و گردان نیو
سپهدار ، چون گیو برگشت ازوی	خروشان سوی جنگ بنهادروی
بیامد چو پیش کتابد رسید	بدان دامن کوه لشکر کشید
چو گیو اندر آمد به پیش پدر	همی گفت پاسخ همه سر بسر
بگودرز گفت : « اندر آور سپاه	بجائی که سازی همی رزمگاه
که اورا همی آشتی رای نیست	بدانش اندرون ، دادرا جای نیست

زهرگونه با او سخن رانده ام
 چو آمد پدیدار از ایشان گناه
 که گودرز و گیوان در آمد بجنگ
 سپاه اندر آمد ز افراسیاب
 کنون کینه را کوس بر پیل بست
 چنین گنت با گیو پس پهلووان
 همین داشتم چشم، از این بدنهان
 بیایست رفتن که چاره نبود
 یکی داستان گفته بودم بشاه
 که دل را ز مهر کسی برگسل
 همه مهر پیران به ترکان بر، است
 دوان از پی گیو پیران دلیر
 چو دانست گودرز کامد سپاه
 ز کوه اندر آمد، بهامون گذشت
 بدشت اندر آورد لشکر گروه
 چو پیران سپاه از کتابد براند
 سواران جوشن و ران، صد هزار
 برفتند، بسته کمر ها بجنگ
 بگردار کوه از دو رویه سپاه
 بر آمد خروشیدت کر نای^۲
 ز ریبد زمین تا کتابد، سپاه

همی هر چه گفتمی بر او خوانده ام
 هیونی^۱ بر افکند نزدیک شاه
 سپه راند باید کنون بی درنگ
 چوما باز گشتیم، بگذاشت آب
 همی جنگ ما را کند پیش دست،^۳
 که: « پیران به پیری رسید از روان
 ولیکن، بفرمان شاه جهان
 دلش را کنون شهریار آزمود
 چو فرمود لشکر کشیدن براه
 کجا، نیستش با زبان راست، دل
 بشوید همی شاه از او پاک، دست،»
 سپه را همی راند بر سان شیر
 بزد کوس و آمد زریبد براه
 کشیدند لشکر، بر آن پهن دشت
 بهامون سپاه، از پس پشت، کوه
 بروز اندرون روشنائی نمااند
 ز ترکان میان بسته کارزار
 همه نیزه و تیغ هندی بجنگ
 از آهن بسر بر، نهاده کلاه
 تو گفتمی بجنبد همی که ز جای
 درودشت از ایشان کبود و سپاه

۱ - هیون - بمنح اول بر وزن زبون بمعنی شتر باشد مطلقا و بعضی گفته اند شتر چهاره است و بعضی شتر بزرگ را گویند، اسب و هر جانور بزرگ را نیز خوانند.
 ۲ - کرنا - بوقی بوده که در روز جنگ می نواختند.
 ۳ -

ز گرد سپه ، روز روشن نماند
از آواز اسبان و گرد سپاه
ستاره سنان بود و خورشید تیغ
ز نیزه هوا ، جز بجوشن نماند
بشدا روشنایی ز خورشید و ماه
ز آهن ، زمین بود و ز گرد ، میغ

در بیت فوق که ستاره و خورشید و زمین و ابر را تشبیه جنگی نموده است روح کامل العیار نظامی فردوسی بخوبی خواننده میشود .

بتوفید^۱ از آوای گردان زمین
چو گودرز توران سپه را بدید
درفش از درفش و گروه از گروه
چو شب تیره شد ، پیل پیش سپاه
ز قرگ و سنان ، آسمان آهنین
که برسان دریا همی بردمید
گسسته نشد تاشب آمد ز کوه
فراز آوریدند و بستند راه

در این بیت فردوسی استقرار وسائل جنگ را در مواضع مربوطه ، که با استفاده از تاریکی شب صورت گرفته بیان فرموده است .

بر افروختند آتش از هر دوروی
جهان سر بسر گفتی اهرمنست
ز بانگ تیره^۲ بسنگ اندرون
سپیده بر آمد ز کوه سیاه
به آسوده اسب ، اندر آورد پای
سپه را سوی میمنه . کوه بود
سوی میسره ، رود آب روان
همیدون پیاده پس نیزه دار
پیاده ، که بد در خور کارزار
ز آواز گردان پر خاشجوی
بدامن بر ، از آستین دشمنست
بدرید دل ، در شب تیره گون
سپهدار ایران ، به پیش سپاه
یلان را بهر سوهمی ساخت جای*
ز جنگ دلیران ، بی اندوه بود
چنان در خور آمد که تن را روان
ابا جوشن و تیر آهن گذار
بفرمود تا پیش روی سوار

۱ - بشد در این جا بمعنی از بین رفت است . ۲ - توفیدن برون کوشیدن ، بمعنی صدا و ندا و فریاد و آواز و شور و غوغا کردن باشد و نیز بمعنی نگریدن و عربده کردن و جنبش و برهم خوردن گی خلايق و وحوش نیز آمده . ۳ - تیره - دهل و کوس و تقاره .
* این هم یکی از نکات مخصوص جنگ است که فقط مطلعین از فن نظام بدان توجه دارند ، که بایستی اتخاذ آرایش جنگی در روز بعمل آید

صفی بر کشیدند نیزه‌وران
 کمانها فکنده بیازو درون
پس پشت ایشان سواران جنگ
پس پشتشان ژنده پیلان چوکوه
درفش خجسته میان سپاه
 درخشیدن تیغهای بنفش
 تو گفتی که اندر شب تیره چهر
 بیاراست لشکر بسان بهشت
 فریبرز را داد پس میمنه
 گرازه سر تخمه گیوگان
 بیاری فریبرز برخاستند
 برهام فرمود پس پهلوان
 برو با سواران سوی میسره
 برافروز لشکر تو از فر خویش
 بدان آنگون خنجر نیو سوز
 برفتند یارانش با او بهم
 دگر کژدهم رزم را ناگزیر
 بفرمود با گیو تا ده هزار
سپرد آن زمان پشت لشکر بدوی
 برفتند با گیو، جنگ آوران
 درفش فرستاد و سیصد سوار

سپر دار، با بادپایان سران
 همی از جگرشان بجوشید خون
 گز آتش بخنجر پیردند زنگ
 زمین از پی پیل گشته ستوه
 ز گوهر در افشان بگردارماه
 از آن سایه کاویانی درفش
 ستاره همی بر فشاند سپهر
 بیاغ وفا، سرو کینه بکشت
 پس پشت لشکر، هجیر و بنه
 زواره نگهبان تخت کبان
 بیک روی لشکر بیاراستند
 که: «ای تاج و تخت و خرداروان
 بگردار فوروز هور از بره
 سپه را همی دار دربر خویش
 چو شیرزیان از پیلان رزم توز آ.»
 ز گردان لشکر یکی گستهم
 فروهل که بگذارد از چرخ تیر
 برفتند بر گستوان و سوار
 که بد جای گردان پر خاشجوی
 چو گرگین و چون زنگه شاوران
 نگهبان لشکر سوی رود بار

۱ - درین جا مراد از هور و بره آفتاب و برج حمل باشد . ۲ - توزیدن بر وزن کوشیدن معنی تاخت و تاراج کردن و حاصل کردن و گذاردن و ادا کردن است .

همیدون فرستاد برسوی کوه	درفشی و سیصد زگردان گروه
یکی دیده بان بر سر کوه سر	بر آمد، بر آورد از انبوه، سر
ب و روز گردن بر افراخته	از آن دیده گه، دیده بر تاخته
بجستی همی راه توران سپاه	پی مور را گر بدیدی براه
ز دیده، خروشیدن آراستی	بگفتی و گودرز بر خاستی*
بدانسان بیاراست آن رزمگاه	که رزم آرزو کرد خورشید و ماه
چو سالار شایسته باشد بجنگ	نترسد سپاه از دلاور نهنگ
وزان پس بیامد بسالار گاه ^۱	که دارد سپه را ز دشمن نگاه
درفش دل افروز، بر پای کرد	یلان را بقلب اندرون جای کرد
سران راهمه خواندند ز دیک خویش	پس پشت، شیدوش و فرهاد، پیش
بدست چپش، رزم دیده هجیر	سوی راست، کتماره شیر گیر
بیستند ز آهن، بگردش سرای	پس پشت، ییلان جنگی بیای
سپهدار گودرز شان در میان	درفش از برش سایه کاویان

چنانکه در آیات فوق ملاحظه میشود فردوسی از جرئی الی کلی ترین نکات استقرار جنگی قوای ایران را برای این برد تشریح و در آن اعمال :
تقسیم قوا برای اتخاذ آرایش متخذ، توجه بنقاط مهم (کوه و رودخانه)،
برقراری دیده بان، تعیین محل فرماندهی کل قوا و سایر نکات شیوه
کارزار را که متناسب با آن موقع بوده است دقیقاً بیان و محسم فرموده
و از ذکر هیچک از نکات لازمه فروگذار نکرده است.

همی بستد از ماه و خورشید نور ننگه کرد پیران بلشکر ز دور

* - این دیده بان، مخصوص و در حوار بست فرماندهی قوا بر قرار شده بود، چنانکه امروزه هم برای نقاط مهم میگذارند. ۱ - سالار گاه - بست فرماندهی کل قوا.

بدان ساز و آن لشکر آراستن
 در و دشت و کوه و بیابان سنان
 سپهدار توران ، غمی گشت سخت
 وزان پس نگه کرد جای سپاه
 نه آورد گه دید و نه جای صف
 دل از رفیج و تیمار ، بر کاستن
 عنان بافته سر بسر در عنان
 بر آهفت با تیره خورشید بخت
 نیامدش بر آرزو رزمگاه
 همی برزد از خشم کف را بکف

در این اشعار خشم و تأسف فرمانده قوای توران (پیران) را که بر اثر نیافتن يك میدان محاربه مناسب در مقابل قوای مستقر ایران در مواضع مستحکم تولید شده بود فردوسی مجسم فرموده است .

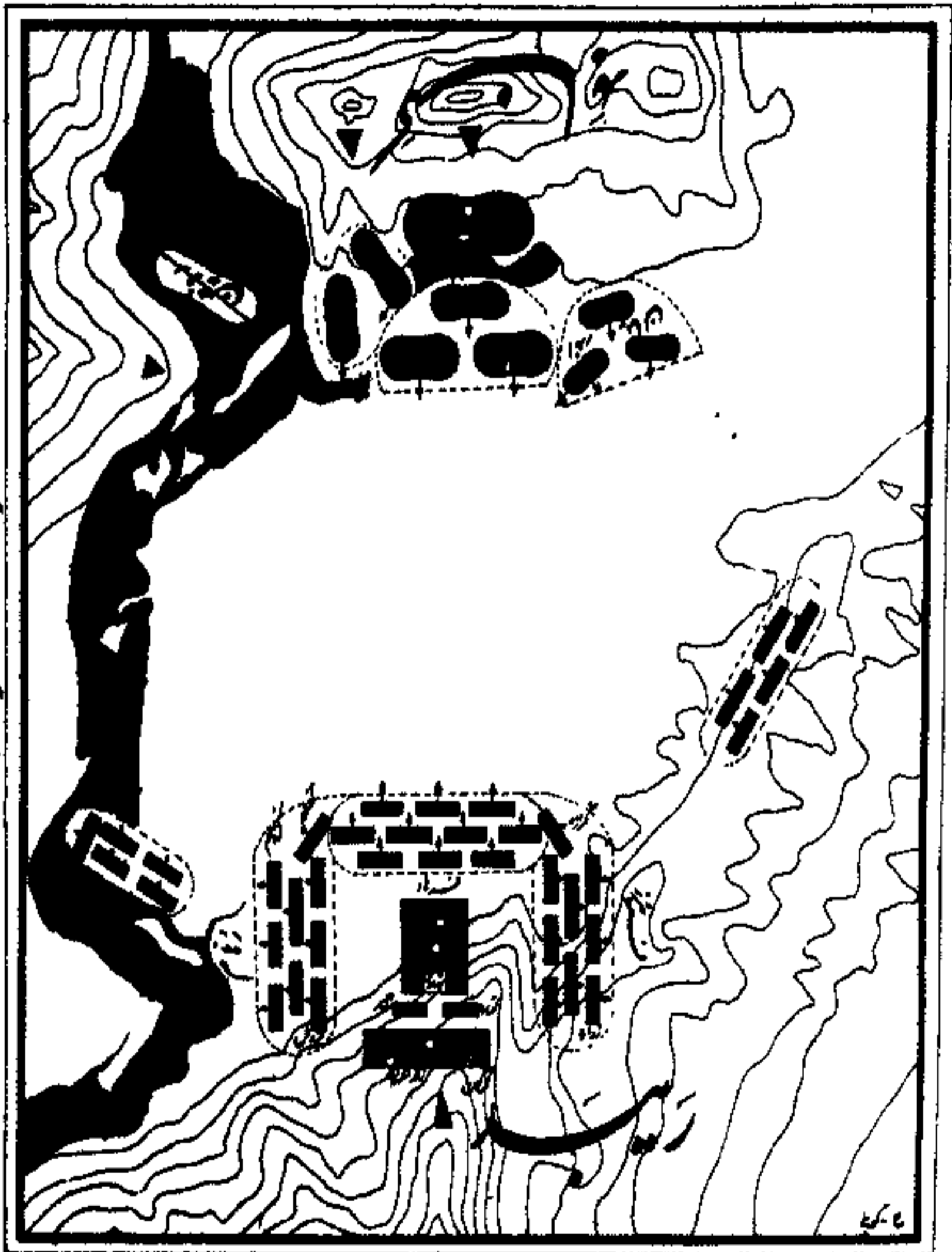
بر آنسان که آمد بیایست ساخت
 چوسوی یلان اسب بایست تاخت

فردوسی در این شعر تصمیم پیران را که ناچار بایستی با همین وضعیت تدبیر مقتضی اتخاذ نماید و غالباً ممکن است فرماندهان نظامی در مقابل دشمن باین قبیل اوضاع دچار شده و خواه نا خواه مجبورند که با آن اوضاع نامطلوب اعمال خود را وفق دهند بیان فرموده است .

پس ، از نامداران و گردان خویش
 وزان جنگ سازان افراسیاب
 گزین کرد شمشیر زن سی هزار
 بهومان سپرد آن زمان قلبگاه
 بخواند اندر یمان و ارجاسب را
 چپ رزمگاهش بدیشان سپرد
 چو لھاك جنگی و فرشید ورد
 گرفتند بر میمنه جایگاه
 چو زنگوله گرد و کباباد را
 فرستاد با نیزه و ر ۱ ده هزار
 کسی کو کند جنگ را دست پیش
 کسی کو بدان کینه گیرد شتاب
 که بودند شایسته کار زار
 سپاهی هژبر افکن و رزمخواه
 نهاد سپه راد و برجاسب را
 ابا سی هزار از دلیران گرد
 ابا سی هزار از یلان نبرد
 زمین سر بسر گشت از آهن سیاه
 سپهرم که بد روز فریاد را
 به پشت سواران خنجر گذار

۱ - ور - بهنج اول و سکون تانی وقتی که با کلمه تر کیب شود معنی صاحب و خداوند و دارنده را میدهد ، مثال نیزه ور که صاحب نیزه یا نیزه دار است .

منح اشباحی صحت آزادی که در زیر پیران در جنگ درازد



پستگاه هواپیما	ساده نظامی ایران	پیون جنگی ایران	عمده نظامی ایران
دوستان	سواره نظامی ایران	بندهای ایران	لنگریان تهران

ع-ک

برون رفت روئین روئینه تن
 بدان ، تادر آن بیشه ساران چوشیر
 اباده هزار از یلان ختن
 کهینگه کند با یلان دلیر
 سپهدار ایران شود زان ستوه
 بجنبد ابر خویشتن بیشتر
 سپهدار روئین بکردار شیر
 پس پشت او اندر آید دلیر

در اشعار فوق فردوسی گذشته از آنکه اتخاذ آرایش جنگی قوای توران را در مقابل ایرانیان تشریح فرموده ، ضمن بیان تدبیر فرماندهی پیران فرمانده قوای توران (که اگر قوای ایران مبادرت به پیشدستی کنند سپهدار روئین با عده ابواجمعی خود از کمینگاه خارج گردیده پشت ایشان حمله کند) یکی از فنون مهمه جنگ را که غالب فرماندهان معروف مخصوصاً ناپلئون بدان معتقد بوده و همیشه عمل میکرده اند یعنی حمله بعقب سردشمن که باصطلاح نظامی امروزه ، مانور از عقب نامیده میشود تعلیم فرموده است .

همان دیده بان^۲ بر سر کوهسار
 کز ایرانیان گرسواری ز دور
 نگهبان دیده گرفتی خروش
 ننگهبان^۲ روز و ستاره شمار
 عنان تافتی سوی سالار تور
 همه رزمگه آمدی زو بجوش

در ابیات فوق بر قراری تأمین و دیده بانی قوای توران را بسمت قوای ایران تشریح فرموده است .

۱ - طلایه - مقصود از طلایه عده های کوچکی هستند که از قوای اصلی خارج گردیده و بمسافت متناسبی (بنا بوضع زمین) بسمت احتمالی رفته پوشش و تأمین عده اصلی را عهده دار میشوند .
 ۲ - دیده بان - شخصی است که در محل مناسبی که دارای چشم انداز وسیع باشد قرار گرفته ، نقطه یا منطقه را که احتمال ورود دشمن از آنجا میرود ، راقبت نموده مشهودات خود را فوراً خبر میدهد .
 ۳ - نگهبان - مقصود از نگهبان همانست که امروزه آن را کشیکچی میگویند و آن کسی است که از طلایه جدا شده بنقاط مساعد تری جاورفته پوشش و تأمین طلایه را عهده دار میگردد .

دولشکر بروی اندر آورد روی
 چنین ایستاده سه روز و سه شب
 همیگفت گودرز: «گر جای خویش
 سپاه اندر آید پس پشت من
 شب و روز بر پای پیش سپاه
 که تاروزگاری که نیک اخترست
 کجا بردمد باد روز نبرد
 برایشان بیابم مگر دستگاه
 همه نامداران پر خاشجوی
 تو گفתי یکی را زنجبید لب
 سپارم بدیشان نهم پای پیش
 نماند بجز باد، در مشت من
 همی جست نیک اختر هوروماه
 کدامست و جنبش کرا در خورست
 که چشم سواران پیوشد بگرد
 بگردار باد اندر آرم سپاه»

در اشعار فوق فردوسی برای اثبات آنکه: «تمام مزایا و لرومی که برای پیشدستی ذکر شد، بعضی اوقات وضعیت سرد (زمین و غیره) ممکنست اجازه پیشدستی را نداده و قول وضعیت درنگی میدهد تر واقع گردد، از قول گودرز که تدبیر متخذ پیران را دریافته بود، فرموده است که: اگر پیشدستی مبادرت و ازین موضع حرکت نمایم دشمن این محل را که هم پشت سر عده و هم نقطه مهم خط رجعت میباشد بد آورده بالنتیجه تمام قوا معدوم خواهند شد، بنابراین بایستی با وضعیت درنگی مترصد بود که یا دشمن اقدام پیشدستی نماید و یا باد مخالفی بطرف دشمن وزیده دیده بانی آنها را دچار اشکال کند، در آنموقع با استفاده از آن اوضاع یک حمله سریع امکان پذیر خواهد بود.

وزان روی پیران نهاده دو چشم
 کند پشت پردخت راند سپاه
 که گودرز را دل بجوشد بخشم
 کمین اندر آرد به پشتش ز راه

چون موضوع تدبیر متخله پیران (حمله بعقب سر دشمن) یکی از مسائل مهم شیوه کارزار میباشد، فردوسی علاوه بر موارد مذکوره در چند جای دیگر نیز آن را تکرار مینماید که بموقع خود خواهد آمد.

<p>دو سالار بنهاده زین گونه گوش بروز چهارم ، ز پشت سپاه به پیش پدر شد همه جامه چاک همیگفت : « کای باب کار آزمای به پنجم ، فراز آمد این روز شمار !! نه خورشید شمشیر گردان بدید !! سواران بخفتان و خود اندرون دلیران همه زیر بار اندرند !! بایران پس از رستم نامدار کنون تا بیامد ز جنگ پشن بلادن که چندین پسر گشته دید که گر خسته گشته است و کم کرده راه به پیریش بر ، چشم باید فکند سپهدار کو ناشمرده سپاه تو بشناس کاندرتش نیست خون شکفت از جهان دیده گودرز نیست شکفت از تو دارم همی ای پدر دولشکر همی بر تو دارند چشم کنون چون جهان گرم و روشن هوا چو این روز شمار خوشی بگذرد</p>	<p>که تاکی بر آرنده گردان خروش بشد بیژن گیو ، تا قلبگاه همی باسمان بر پراکند خاک چرائی بدین خیره بودن پیای !! شب و روز آسایش آمدز کار !! نه گردی بروی هوا بردمید !! یکی را برگ در ، نجیبید خون !! نه آخر برنگ و نگار اندرند !! نبودی چو گودرز دیگر سوار !! از آن کشتن و رزمگاه گشن سر بخت ایرانیان گشته دید نخواهد که بیند همی رزمگاه ! نهادست سر سوی چرخ بلند ستاره شمارد همی گرد ماه شد از جنگ جنگ آوران اوز بون که او را روان خود بدین مرز نیست که شیر ژبان از تو جوید هنر !! یکی تیز کن مغز و بنمای خشم بگیرد همی رزم لشکر ، نوا چو پولاد روی زمین بفسرد</p>
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

- کشتن بفتح اول و دوم که آن را کشتن هم گویند بمعنی ابوه است

پس پشت، برف آید و پیش، جنگ

که آورد گیرد بر این رزمگاه؟

ز جنگ آوردان وز مردان کین

گزین من ، اندر خور کارزار

سرافشان کنیم از بر ماهشان «

چو بر نیزه ها گردد افسرده جنگ

که آید ز گردان به پیش سپاه؟

و رایدون که ترسی همی از کمین

بمن داد باید سواری هزار

بر آریم گرد از کمینگاهشان

در اشعار فوق فردوسی از قول بیژن که بنا به بی تجربگی و غرور جوانی بنزد پدر (گیو) آمده و بدون آنکه عاقبت کار را در نظر بگیرد از درنگ چند روزه متغیر و گودرز را انتقاد میکند ، یکی از نکات مهم جنگی را که : « نایستی حتی المقدور جنگ را بزمستان کشانید » بیان و تعلیم میفرماید .

بسی آفرین خواند بر پورنیو

تودادی مرا پور نیکی شناس

شناسای هر کار و جویای کین

ز گفتار بیژن ، بخندید گیو

بدادار گفتم ، از تو دارم سپاس

همش زوردادی همش هوش و دین

در بیت اخیر فردوسی کینه جوئی نسبت بدشمن را هم از خصائل قابل ستایش مردان جنگ معرفی فرموده است .

چنان چون بود بچه پهلوان

که فرزند ما گر نباشد دلیر

پدرش آب دریا بود مام خاک

زبان بر نیا^۲ بر گشاده مکن

بر این لشکر نامور مهتر است

نباید هر کارش آموزگار

نه ترکان برفگ و نگار اندرند

بمن بازگشت ، این دلاور جوان

ببین گفتم مرجفت را نره شیر

بیریم از او مهر و پیوند ، پاک

ولیکن توای پور چیره^۱ سخن

که او کار دیدست و داناتراست

کسی کو بود سوده روزگار

سواران ما گر بیار اندرند

۱ - چیره - بروزن خیره بمعنی مستولی شدن و تسلط یافتن است شجاع و دلاور را نیز گویند ۲ - نیا بمعنی جد و پدر پدر آید .

همه شور بختند و برگشته سر	همه دیده پر آب و پر خون جگر
همی خواهد این پیر کار آزمای	که ترکان بجنگ اندر آرنده پای
پس پشتشان دور گردد ز کوه	برد لشکر کینه‌ور همگروه
به بینی تو کویال گودرز را	که چون در نوردد همه مرز را
و دیگر که از اختر نیک و بد	همه گردش چرخ را بشمرد
چو پیش آید آن روزگار بهی	کند روی گیتی ز ترکان تهی

در اشعار فوق فردوسی چنین تعلیم میفرماید که : اولاً بایستی جوانان

کم تجربه را با تشویق و ملامت بخطاها و اشتباهات ناشیه از آنها آگاه نمود . ثانیاً : در محلی باید بدشمن حمله کرد که نتواند خود را باراضی مساعدی کشانیده ، حصول نتیجه قطعی را بتأخیر اندازد (در اراضی کوهستانی این قبیل مواقع غالباً ممکنست پیش آید) .

چنین گفت بیژن به پیش پدر	که ای پهلوان جهان سربسر
خجسته نیارا که اینست رای	سزد گر نداریم رومی قباوی
شوم ^۲ جامه رزم بیرون کنم	بمی روی پژمرده گلگون کنم
چو آیم جهان پهلوانرا بکار	بیایم کمر بسته کار زار

طبق اشعار فوق همانطوریکه در تمام قشون ایران انضباط کامل حکمفرما بوده

و این خود یکی از رشته های مهم اصول جنگ محسوب میشود بیژن هم با تمام غرور و حرارتی که برای رفتن جنگ داشت ، بامر پدر که نصیم گودرز (فرمانده کل قوا و پدر بزرگ بیژن) را باو ابلاغ نموده بود اطاعت امر نموده از حمله بتورانیان منصرف میشود .

۱ - نوردیدن - پیچیدن و طی کردن است ، بمعنی بی نام و نشان ساختن و گذاشتن هم آمده است . ۲ - شوم - درین جا یعنی بروم .

بیامد به پیش برادر چو شیر
گرفت اندرین جنگ مارا شتاب
میان بسته در جنگ چندین سوار
نهاده دو دیده بایران زمین
چه اندیشه داری بدل؟ در بگویی
و گرای بگشتن؟ ایدر^۲ میای
براین کار خندند بیر و جوان
برفتند و رفته زرخ آب و رنگ
زمین سر بسر جوی خون گشته بود
نه آن دوده را پهلوان رستمست
نخواهی همی لشکر انگیزختن
بمن ده، تو بنگر بدین دشت کین
بدو گفت: مشتاب و تندی مکن
که آمد بر من چنین با سپاه
سر نامداران وهم پهلوان^۱ است
همی سر فرازد بهر انجمن
ندانم چو گودرز کسرا بجاد
برای هشیوار و فرزانیگی
پراز خون، دل از درد چندان پسر
زمین را بخون گرد بنشانده ایم
براین کینه چون مار پیچان بود
فراز آوریدست و کرده گروه

وزان لشکر ترک، هومان دلیر
که ای پهلوان رد، افراسیاب
به پنجم^۱ فراز آمد این روزگار
از آهن میان سوده و دل ز کین
چه داری بروی اندر آورد، روی؟
گرت رای جنگست؟ جنگ آزمای
که ننگست بر تو ایا پهلوان
همان لشکرست اینکه از ما جنگ
ازیشان همه رزمگه کشته بود
نه زین نامداران سواری کمست
ورت آرزو نیست خون ریختن
ز جنگ آوران بهره برگزین
چو بشنید پیران ز هومان سخن
بدان ای برادر که این رزمخواه
گزین^۲ بزرگان کیخسرو است
یکی آنکه: «کیخسرو از شاه من
و دیگر که: «از پهلوانان شاه
بگردن فرازی و مردانگی
سه دیگر که: «پرداغ دارد جگر
که از تن سرانشان جدا مانده ایم
کنون تا، بتش اندرون جان بود
چهارم: «دولشکر میان دو کوه

۱ - درین جا پنجم یعنی روز پنجم ۲ - ایدر بر وزن دیگر بمعنی این جا و اینک و اکنون باشد . ۳ - گزین بضم اول بمعنی گزیده و انتخاب کرده شده است . ۴ - پهلو بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثالث مردم شجاع و دلاور و بزرگ را گویند .

براندیش ، کاین رنج کوتاه ز

از آن کوه باره بر آرند سر

بجنگ اندرون پیشدستی کنند

یکی تیر باران کنم بر سرش

چو شیر ژیان ، جان بر آریمشان

بر آید بخورشید بر ، نام ما

بر آورده از چرخ کیوان کلاه

نباشد ، چه گردد همی گرد آرزو ؟

نیاید کسی پیش غران پلنگ

بجنگ دلیران بی آرام تر

اگر بر نوردی برو بر زمین

بر ایرانیان نیز ناید گزند

شوند این دلیران ترکان زبون

زهر سو که جوئی ، بدوراه نیست

بکوشید باید ، بدان ، تا مگر

مگر مانده گردند و سستی کنند

چو از کوه بیرون کشد لشکرش

چو دیوار ، گرد اندر آریمشان

بریشان بگردد همه کام ما

تو پشت سپاهی و سالار شاه

کسی کو بنام بلندش نیاز ۱

و دیگر که از نامداران بجنگ

ز گردان کسیرا ابی نام تر

ز لشکر فرستد به پشت بکین

ترا نام از آن بر نباشد بلند

و مگر بر تو بر ، دست یابد بخون

طبق اشعار فوق در قشون توران نیز هومان از حالت درنگی متغیر و بنزد

برادر خود پیران که فرماندهی قوای توران را عهده داشته رفته تقاضای شروع

بجنگ را میکند ، پیران تدبیر متحذۀ خود را بیان و دلایل مهمی بر تأیید آن اقامه

سوده ولی بانام توضیحاتی که به هومان داده میشود قانع نگردیده بایضطای

و خیره سری تمام ، یک مترجم برداشته برای جنگ بطرف خطوط ایرانیان میشتابد ،

چنانکه فرموده است :

همی خیره دانست کردار اوی

که آید که با من کند کارزار ؟

مرا کارزار آمدست آرزوی

نگه کرد هومان بگفتار اوی

چنین داد پاسخ : «کز ایران سوار

ترا خود همین مهر بانیت خوی

۱ - نیاز معنی حاجت و احتیاج است .

و گرکت ابکین جستن آهنگ نیست
 شوم، چرمه^۲ گام زن زین کنم
 چو آمد بلشکر گه خویش باز
 نشست از بر زین سپیده دمان
 بیامد بنزدیک ایران سپاه
 چو پیران بدانست کوشد بجنگ
 بجوشیدش از کار هومان جگر
 «که دانا بهر کار سازد درنگ
 سبکسار تندی نماید نخست
 زبانی که اندر سرش مغز نیست
 چو هومان بدین رزم تندی نمود
 جهان داورش باد فریاد رس
 چو هومان ویسه بدان رزمگاه
 بیامد که جوید ز گردان فبرد
 طلایه بیامد بر ترجمان
 پرسید: «کاین گرد پر خاشجوی
 کجارت خواهد همی چون نوند؟»

بجانت درون آتش جنگ نیست
 سپیده دمان جستن کین کنم
 همی سود دندان بسان گراز
 چو شیر ژیان با یکی ترجمان^۳
 پراز جنگ دل، سر پراز کین شاه*
 برو بر، جهان گشت ز اندوه تنگ
 یکی داستان یاد کرد از پدر:
 سر اندر نیارد به پیکار تنگ
 بفرجام؛ کارانده آرد درست
 اگر در بیارد همان نغز نیست»
 ندانم چه آرد بفرجام سود
 جز اویش نینم همی یار کس
 که گودرز کشواد بد با سپاه
 نگهبان لشکر بدو باز خورد
 سواران ایران همه بد گمان
 بخیره بدشت اندر آورده روی
 بجنگ اندرون گرز و بر زین کمند؟»

فردوسی در ابیات فوق با شرح برخورد هومان به نگهبان و طلایه، وضعیت پوشش و تأمین قوای ایران را مجسم فرموده و بعلاوه طرز عمل آنها را همانطوریکه در ماده ۱۲۸ دستور موقتی خدمات صحرائی فعلی مندرج است حکایت فرموده (در ابتدای ماده مذکوره نوشته شده: احدی حق ندارد از خط مراقبت

۱ - کت - که تو را . ۲ - چرمه مطلقا اسب را گویند . ۳ - ترجمان - بر وزن نردبان بمعنی مترجم است . در چند نسخه شاهنامه که مراجعه شد این مصرع بشرح مندرجه نوشته شده ولی بنظر نگارنده تصور می رود بطریق دیل باشد :
 پراز جنگ سر، دل پراز کین شاه . ۴ - فرجام بر وزن ومعنی انجام است که بمعنی انتها و آخر باشد .

کشیکچیان عبور نماید مگر اینکه رئیس قراول یا رئیس طلابیه در حدود شرایطی که بعد معین خواهد شد او را شناخته باشد).

بایرانیان گفت پس ترجمان	که آمد سه گرز و تیغ و کمان
که این شیردل نامبردار مرد	همی با شما کرد خواهد نبرد
سر ویسگانست هومان بنام	که تیغش دل شیر دارد نیام ^۱
چو دیدند ایرانیان گرز اوی	کمر بستن و خسروی برز اوی
همه دست نیزه گذاران ز کار	فرو ماند ، از فر آن نامدار
همه یکسره باز گشتند ازوی	سوی ترجمانش نهادند روی
که رو ، پیش هومان ترکی زبان	همه گفته ما بر او پر بخوان
که مارا بجنگ تو آهنگ نیست	ز گوردرز دستوری ^۲ جنگ نیست

چنانکه در فصول قبل اشاره شد فردوسی اضبط کامل قوای ایران را در ابیات فوق و نیز اشعاری که بعداً خواهد آمد بیان فرموده و بالاخره نتیجه آنرا کاملاً بنفع قوای ایران تمام مینماید .

اگر جنگ جوئی ؟ گشادست راه	سوی نامور پهلوان سپاه
ز سالار گردان و گردنکشان	بهومان بدادند يك يك نشان
که گردان کدامند و لشکر کجاست	که دارد چپ لشکر و دست راست
و زانسو هیونی تکاور دوان	طلابیه بر افکند زی پهلوان
که هومان از آن رزمگه چون پلنگ	سوی پهلوان اندر آمد بجنگ

در دو بیت اخیر طرز عمل و وظیفه طلابیه را که بایستی در این قبیل موارد قضا یا را فوراً با اطلاع فرماندهی برساند فردوسی تعلیم و تجسم فرموده است .

ز پیش طلابیه ، چو هومان برفت بیامد بنزدیک رهام تفت^۳

۱ - نیام برون حسام ، غلاف شمشیر است . ۲ - دستوری - رخصت و اجازت . ۳ - تفت برون همت گرم و گرمی و حرارت و خرام و خرامان و قهر و غضب و گرم شدن از خشم و غضب را گویند .

وز آنجا خروشی بر آورد سخت
 بجنبان عنان اندرین رزمگاه
 چپ لشکر و چنگ شیران توئی
 باورد با من بیایدت گشت
 وگر تو نیائی ، مگر گستم
 که جوید نبردم ز گندا^۱ آوران
 هر آنکس که پیش من آید بکین
 وگر تیغ ما را به بیند بچنگ
 چنین داد رهام پاسخ بدوی
 بر آنی که اندر جهان تیغ دار
 یکی داستان از کیان یاد کن
 «که هر کو بچنگ اندر، آید نخست
 ناندیشی از تیغ گیو دلیرا^۲
 دو گوشش: بخنجرش، سوراخ کرد
 برو، باز گرد، ای نبرده سوار
 بیاید، ببرد، دو گوشت بزار
 ازینها که تو نام بردی بچنگ
 ولیکن چو فرمان سالار شاه
 اگر جنگ گردان بجوئی همی
 ز گودرز دستوری جنگ خواه

که ای پور سالار هشیار بخت
 میان دو صف بر کشیده سپاه
 نگهبان و سالار ایران توئی
 سوی رودخواهی و گر کوه و دشت
 بیاید دمان با فروهل بهم
 به تیغ و سنان و بگرز گران
 زمانه بدو در نوردد زمین
 بدرد دل شیر و چرم پلنگ
 که ای نامبردار پر خاشجوی
 نیندد کمر چون تو دیگر سوار؟
 ز دام خرد گردن آزاد کن:
 ره باز گشتن، نبایدش جست»
 که پیران، برادرت، آن نره شیر
 دل گرد توران پر از راخ^۳ کرد
 چو آگه شود گیو یل نامدار
 شوی نزد تورانیان سخت خوار
 همه جنگ را نیز دارند چنگ
 نباشد، نسازد کسی رزمگاه
 سوی پهلوان چون نیوئی^۴ همی؟
 پس، از ما بچنگ اندر آهنگ خواه

در سه بیت اخیر باز موضوع اضبط محکم ایرانیان را در جنگ که بنا بامر

فرمانده کل قوا بدون اجازه مبادرت بچنگ نمینموده اند خواننده میشود.

۱ - کند آوران بضم اول مردمان شجاع و دلاور را گویند، سیه سالار را نیز گفته اند.

۲ - راخ بمعنی غم و اندوه بسیار است. ۳ - یوئیدن - راه رفتن و قدم برداشتن.



کیو پسر لودرز فرمانده ایرانی (خ)

بدین روی بامن بهانه مجوی
نه مرد سوارانی و دشت کین
دمان تا بدان سوی لشکر گذشت
بیامد بگردار پیل دمان

بدو گنت هومان که «خیره مگوی
تو این نیزه را دوک رشتن گزین
وزان جا بقلب سپه بر گذشت
بفرد فریبرز با ترجمان

یکی بر خروشید کای بد نشان
سواران و پیلان و زرینه کفش
بترکان سپردی بروز نبرد
توسالار بودی شدی زیر
فرو برده گردن ز گردن کشان
تو را بود با کاویانی درفش
یلانت بایران نخوانند مرد
کمر بندگی را بیایدت بست

شماستی که هومان طق ایات فوف فریبرز میکند بواسطه آن بوده که پس از جنگ پشن و شکست طوس از قوای توران، فریبرز از طرف کیخسرو فرمادهی قوا منصوب ولی تواسته بود جنگ را اداره و با فتح و فیروزی تمام نماید که باین علت مورد خشم کیخسرو واقع و از فرمادهی کل قوا خلع و واحد کوچکتری باو واگذار شده بود، اینک در اینجا هومان آن وقایع را برخ او کشیده و او را تحقیر میکند.

شاید هم منظور هومان این بوده که فریبرز را باین وسیله تحریک و بسریچی از اطاعت فرمادهی کل و ادار نماید چنانکه از اشعار ذیل بر این مفهوم استنباط

سیاوخش رد را برادر توئی
من از تخمه تور توران شهم
تو بانی سزاوار کین خواستن
یکی با من اکنون باوردگاه
بخورشید تابان بر آیدت نام
وگر تو نیائی بجنگم رواست
کسیرا ز گردان به پیش من آر
چنین داد پاسخ فریبرز باز
چنین اسپه فرجام روز نبرد
چو پیروز گشتی، بترس از گزند
ستیزه بجائی رساند سخن
درفش ار، زمن شاه بستد رواست
بگوهر ز سالار برتر توئی
بگوهر هگر باتو خود همرهم
بکینه ترا باید آراستن
پیا تا بگردیم پیش سپاه
چو پیش منی در گذاری تو کام
زواره گرازه نگر تا کجاست
که باشد از ایرانیان نامدار
که: «با شیر درنده کینه مساز
یکی شاد و پیروز و دیگر بدرد
که یکسان نگرود سپهر بلند
که ویران کند خانمان کهن
بدودا دیپیلان و لشکر که خواست»

فردوسی در این اشعار ضمن بیان آنکه فریب‌رزن فریب نخورده و از گفتار هومان تحریک نشده است موضوع اطاعت از رأی و امر شاه را همانطوریکه در جای دیگر هم میفرماید: «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» متذکر و از زبان فریب‌رزن انتخاب صائب شاه و برتری ولایت گودرز را اقرار مینماید چنانکه باز هم میفرماید:

بکین کیان از پس کیتباد	کسی کو کلاه مهی بر نهاد
کمر بست تا گیتی آباد کرد	سپهدار، گودرز کشواد کرد
همیشه به پیش سپه کینه خواه	پدر بر پدر نیو و سالار شاه
و دیگر که از گرز او بیگمان	سر آید بسالارتان بر، زمان
سپه را بدویست فرمان جنگ	بدو بازگردد همی نام و تنگ
اگر با توام جنگ فرمان دهد	دلهم را بر آن داغ درمان نهد
به بینی که من سر چگونگی زنگ	بگردون بر آرم بمیدان جنگ
چنین پاسخش داد هومان که: «بس	بگفتار بینم ترا دسترس
بدین تیغ کاندلر میان بسته	ز مردان جنگی کرا خسته؟»
بدین گرز ناخوب، کن کارزار	که بر ترس و جوشن نیاید بکار»

فردوسی در بیت اخیر از زبان هومان مجدداً جنگ پیشدستی را تمجید و جنگ درنگی را بلا نتیجه معرفی میفرماید.

وزان جا؛ بدان چیرگی باز گشت	که گشتی مگر شیر بدساز گشت
کمر بسته کین آزادگان	بنزدیک گودرز کشوادگان
بیامد یکی بانگ بر زد بلند	که ای پرمنش مهتر دیو بند
شنیدم همه هرچه گشتی بشاه	وز آنجا کشیدی سپه را براه
همان هدیه شاه و پیمان تو	به پیران سالار و فرمان تو

۱ - خستن بمعنی مجروح کردن و آزوده ساختن باشد.

فرستاده گامد بتوران سپاه گزین پور تو گویو لشکر پناه
وز آن پس که سوگند خوردی بشاه بخورشید و ماه و به تخت و کلاه^۱

فردوسی در بیت اخیر برای بیان اهمیت شاه و تخت تاج، آنها را در ردیف خورشید و ماه قرار داده و نقل نموده است که ایرانیان بآنها هم سوگند یاد میکردند. که گر چشم من در، گه کارزار چو شیر ژیان لشکر آراستی کتون از پس کوه چون مستمند چنان هم چون نخجیر، گز شوزه شیر گزیند به بیشه درون جای تنگ یکی لشکرت را بهامون گذار چنین بود پیمانت با شهریار!^۲

به پیران فتد زو بر آرم دمار^۳ همی بارزو، جنگ ما خواستی نشستی بکردار غرم نژند^۴ گریزان و شیر از پس اندر دلیر نجوید ز تیمار جان، نام و تنگ سپاه از چه داری پس کوهسار؟ که بر کینه گه کوه گیری حصار!!^۵

طبق اشعار فوق هومان میخواست گودرز را بنا بقرار داد و پیمان سابق تحریک و وادار به پیشدستی نماید.

بدو گفت گودرز: کاندیشه کن چو پاسخ نیابی کتون ز انجمن تو بشنو که از شاه فرمان من کتون آمدم با سپاه گران شما هم بکردار روباه پیر همی چاره سازید و دستان و بند که باشد سزا با تو گفتن سخن به بیدانشی بر نهی آن بمن همی بود سوگند و پیمان من از ایران گزیده دلاور سران به بیشه در، از بیم، نخجیر گیر گریزان ز گرز و سنان و کمند

۱ - کلاه چیزی است که از پوست و پارچه زربفت و غیره دوزند و بر سر گذارند و تاج پادشاهان را نیز گویند و درین جا مقصود تاج پادشاهی است . ۲ - دمار بر وزن شرار بمعنی هلاک و دم و نفس باشد . ۳ - نژند - بکسر اول بمعنی اندوهگین و غمناک و فرومانده و افسرده و پژمرده باشد و نیز بمعنی سرگشته و خشمگین و قهر آلود و پست و حضیض هم هست . بفتح اول نیز آمده است . ۴ - شوزه بر وزن هرزه بمعنی هرزه و برهنه دندان و صاحب قوت و زورمند باشد و غیر از شیر و پانگ در سبع دیگر نگفته اند .

دلیری مکن جنگ مارا مخواه
 چو هومان ز گودرز پاسخ شنید
 که روباه با شیر ناید براه
 بگودرز گفت از نیائی بجنگ
 چو شیر، اندر آورد گه بردمید
 از آن پس که جنگ پشن دیده
 تو بامن، نه زانست کایدت ننگ
 سر از رزم ترکان به پیچیده
 به آورد گه در، ستودی^۲ مرا
 وزین گفته کردار جوئی همی
 که با من بگردد باورد گاه
 بجستم بسان دلاور نهنگ
 نیامد ز گردان کسی پیش من
 شنیدن نیززید گفتارشان
 بخنجر کنم لاله برکوه زرد
 بگردد بگرز گران کینه خواه
 همه بسته بر جنگ ما بر، کمر
 اگر جنگ جوئی چه باید درنگ؟
 «که پیشش که آید بجنگ از گوان
 فرستم بنزدیک این بد گمان
 ز ترکان نیاید کسی کینه خواه
 وزان پس به قندی نجوید نبرد
 بجنگ اندرون دست مابد شود
 یکی کم شود گم شود نام من
 نسازند از آن پس بهامون درنگ
 بر او بر، بیندیم راه کمین
 سپاه ایدر آرند از آن جای تک»

چو هومان ز گودرز پاسخ شنید
 بگودرز گفت از نیائی بجنگ
 از آن پس که جنگ پشن دیده
 بلا دن، بجنگ آزمودی مرا
 ورا بدون که هست اینکه گوئی همی
 یکی برگزین از میان سپاه
 که من با فریبرز ورهام، جنگ
 بجستم سراسر همه انجمن
 بگودرز بد، بند پیکارشان
 تو آئی که گوئی بروز نبرد
 یکی بامن ایدر بدین کینه گاه
 فراوان یسر داری ای نامور
 یکی را به پیش من آور بجنگ
 پس اندیشه کرد اندر آن پهلوان:
 گر از نامداران هژبری دمان
 شود کشته هومان بر این رزمگاه
 دل پهلوانشان به پیچد ز درد
 سپاهش بکوه کنابد شود
 و از نامداران این انجمن
 شکسته^۳ شود دل یلان را بجنگ
 همان به که با او نسازیم کین
 مگر چیره گردند و جویند جنگ

۱ - پاسخ - جواب . ۲ - ستودن بکسر اول بمعنی وصف کردن و ستایش نمودن باشد ،
 بضم اول هم آمده است . ۳ - مقصود از شکسته دل کسی است که قوه روحیه خود را
 از دست داده باشد .